

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

جایگاه بحث و پاسخ به پرسش‌ها

چنانکه مستحضرید، بحث پیرامون «اعتبار علم» در اصول دین است؛ اعم از اینکه این علم همراه با قدرت بر استدلال باشد یا بدون آن. اگرچه این بحث، ماهیتاً یک بحث معرفتی و غیرفقهی است و بحث ما به فقه اختصاص دارد، اما از آنجا که می‌خواهیم جواز یا عدم جواز تقلید در اصول دین را بررسی کنیم، ناگزیر به طرح این مبحث شده‌ایم. اگر نتیجه این باشد که تحصیل «علم» در اصول دین لازم است، طبیعتاً تقلید (که ماهیت آن تعبد به قول غیر است و لزوماً علم‌آور نیست) جایگاهی نخواهد داشت. این مسئله، بحثی بسیار پردامنه و محل ابتلاء است و تمامی مکلفین به نوعی با آن درگیر هستند؛ لذا شایسته است فضلا و پژوهشگران، نگاه ویژه‌ای به این مباحث داشته باشند.

در جلسه گذشته، بررسی آیات قرآن کریم را آغاز کردیم تا ببینیم لسان قرآن در مواجهه با اصول دین (ایمان به خدا، رسول و معاد) چیست و آیا از واژگانی دال بر یقین استفاده می‌کند یا خیر. پیش از ادامه بررسی آیات، لازم است به یک سؤال و نقد که پیرامون بحث «جاهل قاصر» مطرح شده است، پاسخ دهیم.

سؤال: در جلسات گذشته بیان شد که افرادی که در محیط‌های غیر اسلامی (مانند مسیحیت یا ادیان دیگر) متولد و بزرگ شده‌اند و نسبت به دین خود یقین دارند، به دلیل عدم احتمال خلاف برای آنان و عدم التفات، «جاهل قاصر» محسوب می‌شوند و تقصیری متوجه آنان نیست. آیا ندای فطرت به تنهایی برای بیدار کردن این افراد کافی نیست؛ اگر فردی حتی در محیطی دور از تمدن باشد، آیا ساختار فطرت، او را به کنکاش در الهیات و جستجوی حقیقت وا نمی‌دارد؛ بنابراین، اگر کسی به ندای رسا و درونی فطرت پاسخ ندهد، باید مقصر شناخته شود، نه قاصر.

پاسخ: در پاسخ به این اشکال، باید بر محور دوم بحثمان که «واقعیت‌نگری» است، تأکید کنیم. ما نباید صرفاً بر اساس تئوری‌های انتزاعی قضاوت کنیم، بلکه باید واقعیت خارجی انسان‌ها را نیز در نظر بگیریم. وقتی به واقعیت زندگی مردم در نقاط مختلف جهان (مانند هند، کشورهای شرق آسیا یا قبایل آفریقایی) می‌نگریم، می‌بینیم که این افراد با تمام وجود به آیین خود پایبندند. آن‌ها در معابد خود گریه می‌کنند، مناجات می‌کنند و با یقینی راسخ عبادت می‌نمایند. این افراد اصلاً «احتمال خلاف» نمی‌دهند تا بخواهند به دنبال تحقیق بروند. شرط اولیه تحقیق، شک یا حداقل احتمال خلاف است.

نکته دیگر در باب «فطرت» این است که حتی اگر بپذیریم ندای فطرت انسان را به اصل وجود یک مبدأ (توحید) دعوت می‌کند، اما این ندا توانایی اثبات جزئیات اصول دین مانند «نبوت خاصه»، «امامت» و «کیفیت معاد» را ندارد. ندای فطرت نهایتاً انسان را به سوی یک معبود می‌کشاند؛ کما اینکه بت‌پرستان نیز در توجیه کار خود می‌گویند ما این بت‌ها را مظاهر آن حقیقت برتر می‌دانیم. بنابراین، نمی‌توان صرفاً با تکیه بر استدلال فطرت، حکم کرد که هر انسانی در هر نقطه‌ای از زمین، اگر اصول دین اسلام را نپذیرد، مقصر است. واقعیت این است که بسیاری از این افراد به دلیل عدم وصول حجت و عدم احتمال خلاف، در زمره «جاهل قاصر» قرار می‌گیرند و حجت بر آن‌ها تمام نشده است. البته حجت الهی وجود دارد، اما «وصول حجت» به مکلف، شرط تنجز تکلیف است. حتی ممکن است کسی در متن حوزه‌های علمیه باشد اما به دلیل شبهات علمی، یقین به خلاف داشته باشد و عنادی هم نورزد؛ چنین فردی نیز قاصر است.

نکته: در جلسه قبل آماری ارائه شد مبنی بر اینکه واژه «ظن» در مورد قیامت، سه مرتبه در قرآن به کار رفته است. با تذکر یکی از دوستان و بررسی دقیق‌تر، مشخص شد که این موارد بیشتر است. اما برخی موارد مرتبط با بحث حاضر نیست. همچنین در

سوره مطففین می‌فرماید: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» (المطففين، ۴)

ظاهر آیه شریفه «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ...» این است که این افراد حتی گمان به قیامت هم ندارند. قرآن کریم در اینجا با ظرافت می‌خواهد بفرماید برای بازداشته شدن از گناه، لازم نیست حتماً یقین به قیامت داشته باشید؛ بلکه حتی «گمان» و «احتمال» قیامت نیز باید بازدارنده باشد. همان‌طور که در امور دنیوی، احتمال وجود خطر (مثل وجود عقرب در اتاق) مانع از خواب راحت می‌شود، در امور اخروی نیز احتمال حساب و کتاب باید انسان را کنترل کند. (این مطلب را برخی از مرحوم آیت‌الله بهجت (ره) نیز نقل کرده‌اند که برای ترک گناه، احتمال قیامت کافی است). اما بحث ما در اینجا جنبه اخلاقی و تربیتی نیست؛ بلکه بحث فقهی و کلامی است که آیا «ایمان» با «ظن» محقق می‌شود یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال، باید دید آیا واژه «ظن» در آیات مربوط به مؤمنین و معاد، به معنای گمان مصطلح است یا معنای دیگری دارد.

تحقیق: معناشناسی «ظن» در پرتو روایات و لغت

در روایتی از کتاب توحید صدوق، شخصی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره وجه جمع بین واژه «علم» و «ظن» در آیات قیامت سؤال کرد. ایشان در پاسخ فرمودند که در این موارد، «ظن» به معنای «یقین» است. امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد وجه جمع بین «علم» و «ظن» سخن می‌گویند. ایشان در پاسخ به این سؤال که چگونه در بحث قیامت، گاهی تعبیر به علم و یقین و گاهی تعبیر به ظن شده است، با اینکه ظن غیر از علم است، تبیین فرمودند. خلاصه جواب ایشان این است که «گمان» در این موارد به معنای «یقین» است.

به عبارت امام (علیه السلام) توجه کنید: «...و كَذَلِكَ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مَالِقُوا رَبِّهِمْ" یعنی یوقنون انهم یبعثون و یحشرون». یعنی مؤمنانی که گمان ملاقات پروردگار دارند، به این معناست که به برانگیخته شدن و محشور شدن یقین دارند. اگر شخصی غیر از امام (علیه السلام) این سخن را می‌گفت، شاید کسی جرأت پذیرش آن را نداشت. همچنین در مباحث پیشین به واژه «رجا» (امید) اشاره شد که در آیه شریفه «...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...» (کهف، ۱۱۰) آمده است. امام (علیه السلام) می‌فرمایند «یعنی من کان یؤمن بأنه مبعوث فإن وعد الله لآت من الثواب و العقاب». بنابراین، امام (علیه السلام) درصدد بیان این نکته هستند که «ظن» در اینجا به معنای متعارف عرفی آن نیست. برخلاف دیدگاه برخی بزرگان نظیر مرحوم شهید بهشتی که ممکن است با تمسک به این آیات، گمان را کافی بدانند. امام (علیه السلام) می‌فرمایند که در این سیاق، «گمان» معنای «یقین» می‌دهد.

در مورد مجرمان نیز قرآن می‌فرماید: «...فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا...» (کهف، ۵۳). امام (علیه السلام) می‌فرمایند این ظن نیز به معنای یقین است؛ یعنی «أَيَقْنُوا أَنَّهُمْ دَاخِلُوهَا». در آن هنگام برای مجرمان مسلم می‌شود که وارد آتش می‌شوند و خداوند با کسی شوخی ندارد. همچنین درباره آیه «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ» (حاقه، ۲۰)، امام (علیه السلام) می‌فرمایند: «يقول اني ايقنت أنه احسب و اعاقب».

پس واژه «ظن» بر دو قسم است: ۱. گمان به معنای عرفی آن که در موارد دیگر به کار می‌رود. ۲. گمان به معنای یقین که در آیات مربوط به صفات مؤمنین در قیامت مراد است.

حال سؤال این است که آیا در همه جا گمان به معنای یقین است؟ امام (علیه السلام) تصریح می‌کنند که این‌طور نیست؛ مثلاً در مورد منافقین که می‌فرماید: «...وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» (احزاب، ۱۰)، این ظن به معنای شک و تردید است. اصولاً قرآن کریم می‌فرماید هیچ انسانی بر خلاف، یقین ندارد: «...إِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا...» (یونس، ۶۸). حتی اگر تمام عالمیان جمع شوند، نمی‌توانند بر عدم وجود خدا یا عدم وقوع قیامت استدلال کنند. نهایت آنچه دارند، «استبعاد» و گمان به عدم است، نه یقین به عدم. لذا قرآن تأکید می‌کند که این افراد سلطان، برهان و حجت ندارند.

خلاصه آنکه ظن دو قسم است. ما پیش از این در کتاب جلال‌الدین سیوطی نیز خوانده بودیم که ظن دو وجه دارد، اما اکنون روشن شد که ریشه این مطلب در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است: «الظن ظنان ظنّ شكّ و یقین». در عبارت «فما كان من امر معاد من ظن فهو ظن یقین و ما كان من إمر الدنيا فهو ظن شكّ» آنچه مربوط به امر معاد باشد، ظن در آن به معنای یقین است و آنچه مربوط به امر دنیا (مثل گمان کفار و منافقین) باشد، ظن به معنای شک است. در مورد آیه «...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...» (کهف، ۱۱۰)، با چشم‌پوشی از روایت، اگر کسی صرفاً به ملاقات خدا امید داشته

باشد، آیا برای عمل صالح کافی است؟ آیا حتماً باید یقین به قیامت و حساب و کتاب داشته باشیم یا همین که زمینه و انتظار آن باشد کافی است؟ اگر این روایت نبود، ما احتمال می‌دادیم که «رجا» در آیه به همان معنای لغوی باشد، اما با وجود روایت، معنا روشن شد.

آیا غیر از حدیثی که بیان شد، در لغت نیز این معنا تأیید شده است؟ بله؛ علاوه بر اینکه کلام حضرت (علیه السلام) فصل الخطاب است، در متون لغوی نظیر لسان العرب و تاج العروس نیز تصریح شده است که: الظن شكٌ و یقینٌ إلا أنه ليس بیقین عیان، إنما هو یقین تدبّر و أمّا یقین عیان فلا یقال فیهِ إلا العلم. لغویین می‌گویند ظن، یقینی است که از تدبر حاصل می‌شود (علم الیقین)، نه یقینی که از مشاهده عینی به دست می‌آید (عین الیقین). آن‌ها معتقدند در مورد «عین الیقین» کلمه ظن به کار نمی‌رود، اما در مورد یقینی که مصداق علم است، تعبیر ظن کاربرد دارد. پس اصل این مطلب را لغویین نیز پذیرفته‌اند. در این صورت گمان دو معنا پیدا می‌کند؛ گمانی که مصداق علم است و گمانی که مصداق علم نیست.

بنابراین، نباید با دیدن کلمه «ظن» در آیات قیامت توهم کنیم که در اصول دین، گمان کافی است. با توجه به این روایت و تصریح اهل لغت، اطمینان داریم که ظن در اینجا به معنای یقین است. ما اصراری نداریم که اکنون ثابت کنیم قیامت از اصول دین هست یا خیر (این بحث در احکام کفار خواهد آمد)، اما می‌خواهیم بگوییم از قرآن سوءبرداشت نشود که گمان برای قیامت کافی است. گمان تنها از جهت بازدارندگی و انجام عمل صالح ممکن است محرک باشد، اما در شریعت از ما یقین خواسته‌اند: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره، ۴).

بیان یک نکته روشنی؛ تکیه بر سماع یا اجتهاد در قول لغوی معمولاً بزرگان برای معنای واژگان قرآن و حدیث به لغت مراجعه می‌کنند، زیرا کتب لغت، بازتاب «عرف» است. اما باید توجه داشت که گاهی کتب لغت متأثر از آیات و روایات (اجتهاد در لغت) هستند. مثلاً در بحث حاضر این احتمال وجود دارد که وقتی لغوی می‌بیند در قرآن کلمه ظن برای قیامت به کار رفته و از سویی می‌داند یقین لازم است، ممکن است معنای ظن را دو قسم کند؛ ظن به معنای گمان و ظن به معنای یقین. اگر لغت مبتنی بر سماع و استقراء در کلام عرب (مانند اشعار یا ضرب المثل‌های پیش از اسلام) نباشد و صرفاً بر اساس اجتهاد لغوی باشد، اعتباری ندارد. در لغت باید «سماع» حاکم باشد نه «قیاس».

در مواردی ممکن است قرائنی وجود داشته باشد که لغوی، در سخن خود متأثر از قرآن و حدیث نیست. اما بسیاری از لغوی‌ها از یکدیگر اخذ می‌کنند و اجتهاد یکی سبب اخذ به همان اجتهاد از سوی دیگران می‌باشد. برخی لغویین مانند راغب اصفهانی در مفردات اهل اجتهاد در لغت هستند؛ مباحث ایشان برای خطابه و منبر عالی است اما به عنوان منبع اصیل لغت، دقت امثال جوهری در صحاح یا فیومی در مصباح المنیر را ندارد. این مباحث به «فلسفه لغت» مربوط می‌شود که متأسفانه در حوزه کمتر به آن پرداخته شده است.

کسانی نحوی معروف است، وقتی می‌خواست نحو بنویسد، بیرون از شهر می‌رفت تا یک عرب بیابانی می‌آمد و می‌گفت: «برای من صحبت کن»، سپس حرف‌های او را ثبت می‌کردند. می‌گفت که این حرف‌ها بکر و دست نخورده است. بسیاری از کسانی که در شهر بودند، لغات و نحوهایشان خالص نیست. نحو معتبر، به معنای صحیح و خالص، مربوط به دوره قبل از حدود سال 130 هجری است. پس از آن، دیگر نه لغت کاملاً خالص است و نه نحو. کسانی که می‌خواستند زبانی کاملاً خالص داشته باشند، مانند کسانی که در چادر نشین‌ها زندگی می‌کردند، زبان‌شان به طور طبیعی خالص‌تر بود و ادبیات نیز در آن‌ها یافت می‌شد. لذا گاهی اجتهادها سبب از بین رفتن خلوص لغت شده است.

بنابر این آنچه در کتب لغت بعد از اسلام آمده، در مواردی جای تأمل دارد. اگر فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) نبود در تقسیم ظن به دو قسم، شاید تسلیم نمی‌شدم.

نکته: پرسشی دیگر این است که در اینجا تقسیمی که امام (علیه السلام) می‌فرمایند که گمان دو معنی دارد، اخبار است یا انشاء؟ آیا حضرت خبر می‌دهند که گمان چنین است که دو معنا دارد یا می‌فرمایند که اعتقاد جازم لازم است و استعمال گمان در قرآن کریم نباید این‌طور برداشت شود که گمان کافی است و یقین لازم نیست؟ ظاهرش ممکن است همان خبر باشد.

تا اینجا خدمت قرآن بودیم. معلوم شد که در قرآن، «آمَنُوا» داریم، که به معنای ایمان است، و «يَقِين» هم داریم. اگر گمان هم در تعبیر قرآن کریم باشد، به یقین باز برمی‌گردد. این نکته از آن جهت مفید است که نباید بگوییم قرآن گمان را در اعتقاد به اصول دین کافی می‌داند، بلکه یقین را لازم می‌داند. در تحقیق، این مطلب به کار می‌آید.

بررسی روایات

پرسش این است که در روایات، برای ایمان انسان‌ها، پیامبر عظیم‌الشأن (ص) و ائمه (علیهم السلام) چه حدی از معرفت را لازم دانسته‌اند؟ آیا یقین کافی است یا گمان هم می‌تواند کافی باشد؟ گمانی که از تقلید باشد یا گمانی که از تقلید نباشد؟ باید ببینیم روایات چه می‌فرمایند.

حدیث اول: محمد بن سالم از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که امام می‌فرمایند: «... ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَهُوَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سَنِينَ فَلَمْ يَمِتْ بِمَكَّةَ فِي تِلْكَ الْعَشْرِ سَنِينَ أَحَدٌ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَّا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِإِقْرَارِهِ وَ هُوَ إِيْمَانُ التَّصْدِيقِ».

ممکن است مراد از ده سال در فرمایش حضرت مدت زمانی است که دعوت عمومی شروع شد، از زمانی که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد. هیچ‌کس در این ۱۰ سال در مکه فوت نکرد، مگر کسی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌داد. در این مدت، شهادت به توحید و نبوت برای ایمان کافی بود. ایمانی که عبارت از تصدیق بود. یعنی اگر نماز نمی‌خواندند یا روزه نمی‌گرفتند، همین شهادت کافی بود. خیلی از احکام هنوز نیامده بود. همان شهادت به توحید و نبوت کافی بود. این ایمان و تصدیق بود.

حال ببینید امام (علیه السلام) چه چیزی را معتبر می‌دانستند. ما دنبال این نکته هستیم که حضرت می‌گویند شهادت می‌دادند و می‌گفتند اقرار می‌کردند. بعد می‌فرمایند: «إِيْمَانُ تَصْدِيقٍ». یعنی ایمان می‌آورد و این دو گزاره را تصدیق می‌کرد. آیا این تعبیر، گمان بود یا یقین؟ این سؤال در این بحث مهم است.

الحمد لله رب العالمین